

بررسی ساخت‌های سببی ساختواژی زبان فارسی

علی درزی

دانشیار دانشگاه تهران

فاطمه کرم پور^۱

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

(از ص ۲۳ تا ۴۱)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۹/۶

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۱۱/۱

چکیده

از آنجائی که مطالعات چند دهه اخیر در خصوص معنای محمول با نگاهی مستقیم ساخت رویدادی در نحو و معنا قادر به توجیه پدیده‌های زبان‌شناختی بسیاری گردیده است، در مقاله حاضر نیز به پیروی از دیدگاه‌های تجزیه محمولی به بررسی ساخت‌های سببی ساختواژی می‌پردازیم و با بهره‌گیری از آزمون قید تکرار «دوباره» نشان خواهیم داد که برخلاف برخی مطالعات پیشین که شکل‌گیری این‌گونه محمول‌ها را به حوزه واژگان محدود ساخته‌اند و قائل به ساخت نحوی ساده‌ای برای محمول‌های سببی-ساختواژی شده‌اند؛ این‌گونه ساخت‌ها همگی در حوزه زایای نحو شکل گرفته‌اند و حاوی ساخت رویدادی پیچیده‌ای می‌باشند. بر اساس واقعیت مرتبط با قید «دوباره» می‌توان نتیجه گرفت که سببی ساختواژی ساده قابل تجزیه به دو رویداد علت و نتیجه است. آزمون مبتنی بر این قید نشان می‌دهد که شکل‌گیری تمام سببی‌های ساختواژی با تکواژ آشکار «-ان» در نحو صورت می‌پذیرد. علاوه بر آن عدم رفتار یکپارچه این ساخت‌ها در خصوص قیده‌های حالت به اندازه ساختی برمی‌گردد که هسته سبب به عنوان متمم خود برگزیده است که خود منجر به تمایز میان ساخت‌های سببی عاملی و غیرعاملی می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: سببی ساختواژی، ساخت‌رویدادی، هسته سبب، رویداد علت، رویداد نتیجه، عامل

۱- مقدمه

دبیرمقدم در تعریف ساخت‌های سببی می‌نویسد: «ساخت‌های سببی به مجموعه جملاتی اطلاق می‌گردد که در آن شخصی، حادثه‌ای و یا پدیده‌ای محرک و انگیزه‌ای می‌گردد تا شخص دیگری و یا شیئی، عملی را انجام دهد، پذیرای حالتی شود و یا در حالتی باقی بماند» (۱۳۶۷:۱۴). در حالت کلی هر جمله سببی را می‌توان حاوی سه رکن اصلی سبب‌ساز^۱، سبب‌پذیر^۲ و فعل سببی دانست. سبب‌ساز در حقیقت عامل و محرک اصلی انجام عمل یا پذیرفته شدن حالتی است.

(۱) علی شیشه را شکست.

سبب‌پذیر آن بخش از یک جمله سببی است که در حقیقت پذیرای تغییر حالت و یا انجام عملی است. به عبارتی سبب‌پذیر متأثر از سبب‌ساز است.

(۲) علی باعث شد که دوستم ناراحت شود.

فعل سببی عنصری است که دارای محتوای سببی است و بین سبب‌ساز از یک سو و آنچه که تحت تأثیر سبب‌ساز قرار می‌گیرد (سبب‌پذیر) ارتباط برقرار می‌سازد. نظام ساخت‌های سببی فارسی را می‌توان به دو گروه عمده واژگانی و تحلیلی تقسیم نمود. سببی ساختواژی زیرشاخه‌ای از سببی واژگانی تلقی می‌گردد. سببی ساختواژی ساده در زبان فارسی، فعلی است که حاصل همگرایی ستاک حال افعال غیرسببی و پسوند سببی‌ساز «-ان» است. به عنوان نمونه رابطه غیر سببی - سببی ساخت‌های سببی ساختواژی ساده در زبان فارسی به صورت ذیل می‌باشد:

سببی	(۳) غیر سببی
دواندن	دویدن
ترساندن	ترسیدن
پراندن	پریدن
شکاندن	شکستن
خوراندن	خوردن
گذراندن	گذشتن
جوشاندن	جوشیدن

1. causer

2. causee

خشکاندن	خشکیدن
پوساندن	پوسیدن

برخی پژوهشگران معتقدند که فعل‌های ساختوازی قابل تجزیه نیستند چرا که این ساخت‌ها در خصوص دامنه توصیف قیود مکان و زمان در تقابل با ساخت‌های سببی تحلیلی قرار می‌گیرند. به عبارتی این قیود در ساخت‌های سببی ساختوازی ابهام ایجاد نمی‌کنند. همان‌گونه که در جملات (۴-۶) مشاهده می‌کنید عبارت «ساعت ده»، «در باغ وحش» و «در حیاط» به کل ساخت سببی اشاره دارد و در این جملات ابهامی مشاهده نمی‌شود.

(۴) مادر غذا را ساعت ده به بچه خوراند.

(۵) علی میمون را در باغ وحش خندان.

(۶) بچه پرنده‌ها را در حیاط به هوا پراند.

معین و کاردن (۱۹۷۴) در دامنه توصیف قیده‌های حالت در ساخت‌های سببی ساختوازی ابهام مشاهده می‌کنند. ایشان معتقدند با قائل شدن به زیرساخت دو جمله‌ای می‌توان ابهام موجود در این‌گونه ساخت‌ها را تبیین نمود. به عبارتی، جملات (۷ الف وب) دارای خوانش‌های (ج) و (د) هستند.

(۷ الف) سربازان به تندی مردی را دوانیدند.
 ب. سربازان مردی را به تندی دوانیدند.
 ج. سربازان با سرعت باعث شدند مرد دور شود.
 د. سربازان باعث شدند مرد سریع بدود.

(معین و کاردن ۱۹۷۴: ۲۰۷)

دبیرمقدم (۱۹۸۲) معتقد است ابهام در حوزه شمول قید حالت که توسط معین و کاردن مطرح شده بود، به‌طور منظم وجود ندارد. به عبارتی تمام جملات سببی ساختوازی چنین ابهامی را نشان نمی‌دهند. بعنوان مثال: در جملات (۸ ب و ج) علیرغم حضور قید حالت، هیچ‌گونه ابهامی مشاهده نمی‌شود و تنها یک تعبیر از آن در ذهن ایجاد می‌شود که به موجب آن دامنه شمول قید حالت کل ساخت سببی را در برمی‌گیرد. در بخش سوم از مقاله حاضر از این‌گونه ساخت‌ها که قید حالت در آنها ایجاد ابهام نمی‌کند با عنوان سببی غیرعاملی یاد می‌کنیم که در تقابل ساخت‌های

سببی عاملی قرار می‌گیرند که با حضور قید حالت در آنها دو خوانش در پی خواهد داشت.

(۸) الف. بچه با عجله غذا را خورد.

ب. مادر با عجله غذا را به بچه خوراند.

ج. مادر غذا را به بچه با عجله خوراند.

در تحلیل وی کلیه جملات دارای فعل‌های غیر سببی و برابر سببی آنها در ژرف‌ساخت به صورت یک بند تولید می‌شوند. به این ترتیب، رابطه بین تمام فعل‌های غیر سببی و برابر سببی آنها در واژگان برقرار می‌گردد. در این تحلیل قواعد گشتاری که ساخت غیر سببی را به جملات سببی مرتبط می‌سازد، وجود ندارد. به این ترتیب دبیرمقدم (۱۹۸۲) بر این باور است که در فرضیه واژگان‌گرا که تمام ساخت‌های سببی ساختواژی به عنوان یک عنصر واژگانی منسجم و غیر قابل تجزیه به رویداد علت و معلول در نظر گرفته می‌شود، توصیف کل موقعیت سببی توسط قید حالت و زمان توجیهی طبیعی می‌یابد. وی ابهام در دامنه شمول قید حالت در برخی ساخت‌های سببی را مربوط به ابهام در ویژگی تعداد کمی از افعال می‌داند نه ویژگی طبقه صرفی سببی.

با توجه به توضیحات مذکور پرسش‌های مطرح در خصوص سببی‌های ساختواژی این است که این ساخت‌ها در کدام سطح دستوری شکل گرفته‌اند و آیا قابل تجزیه به دو رویداد هستند یا خیر. در این نوشتار نشان می‌دهیم که برخلاف ادعاهای پیشین تمام سببی‌ها در نحو شکل می‌یابند. مضاف بر آن، سببی‌های ساختواژی عناصر نحوی غیرقابل تجزیه نیستند، بلکه در ساخت نحوی به عناصر مجزایی تجزیه می‌شوند. با توجه به شواهد مبتنی بر ابهام دامنه قید رویدادی صحت و سقم این دیدگاه بررسی می‌شود و با استناد به تعبیر قید حالت و سبب‌پذیر، سببی ساختواژی را به سببی عاملی و غیرعاملی تقسیم می‌کنیم. ساختار این مقاله بدین ترتیب می‌باشد که در بخش دوم مفاهیم نظری به اجمال معرفی می‌شود و بخش سوم به تحلیل ساخت‌های سببی ساختواژی اختصاص می‌یابد. بخش چهارم حاوی نتیجه‌گیری است.

۲- مفاهیم نظری

بخش فراوانی از مطالعاتی که در چند دهه اخیر در باب معنای فعلی صورت گرفته نشانگر آن است که نگاهت مستقیم ساخت رویدادی^۱ در نحو و معنا، می‌تواند بسیاری از پدیده‌های زبان‌شناختی را تبیین کند (هیل و کایزر^۲ ۱۹۳۳، بورر^۳ ۱۹۹۴، تراویس^۴ ۱۹۹۴). جمله (۹ الف) مستلزم (۹ ب) است.

(۹) الف. علی شیشه را شکست.

ب. شیشه شکسته است.

این استلزام معنایی در فعل متعدی شکستن فیلسوفان و زبان‌شناسان را بر آن داشته تا این فعل را به «سبب + شکستن» که حاوی دو رویداد سببی^۵ و نتیجه^۶ است، تجزیه کنند. زبان‌شناسان معتقدند مفهوم رویداد که عنصری زبان‌شناختی است، در دستور تمام زبان‌های بشری وجود دارد. طبق این نظر، رویدادها عناصری دستوری هستند که در ساختار و معنای پاره‌گفتارهای زبانی بخصوص افعال به‌کار می‌روند. برخلاف نظریه‌های واژگان‌گرا که در آن واژگان حاوی بخش عظیمی از اطلاعات تعیین‌کننده ساخت موضوعی فعل است، بخش کثیری از پژوهش‌های اخیر دلالت بر آن دارد که ساخت گروهی خود بازنمودی از ساخت رویدادی است و تمایزی بین بازنمود معنای واژگانی و نحوی وجود ندارد (هیل و کایزر ۱۹۹۳-۱۹۹۸، تراویس ۱۹۹۴، هارلی^۷ ۱۹۹۵، کراتزر^۸ ۱۹۹۶، مارانتز^۹ ۱۹۹۹، رامچاند^{۱۰} ۲۰۰۳). طبق این نظر ویژگی‌های معنایی-واژگانی فعل تعیین‌کننده ساخت نحوی نیست، بلکه این بازنمود نحوی است که تعیین‌کننده نقش‌ها و تعبیر رویدادی جمله است. رویکرد نحوی به ساخت رویدادی، نظریه ساخت موضوعی را ساده می‌سازد و علاوه بر آن نیاز به دو بازنمایی مستقل و نظریه اتصال را از بین می‌برد. پیشرفت‌های اخیر در زمینه نظریه تجزیه محمول به رویدادها در

¹.event structure

².Hale & Keyser

³.Borer

⁴.Travis

⁵.causing event

⁶.resulting

⁷.Harley

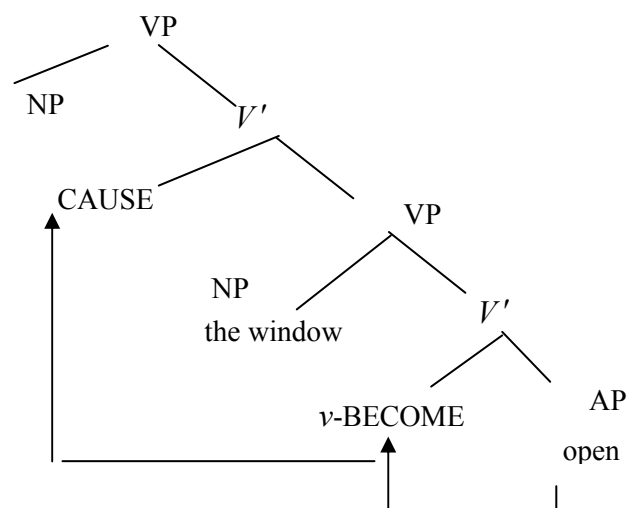
⁸.Kratzer

⁹.Marantz

¹⁰.Ramchand

نحو مدیون اثر هیل و کایزر (۱۹۹۳) می‌باشد. طبق نظر آن دو فعل‌های انگلیسی (غیرکنادی^۱ و سببی‌های نامفعولی^۲) حاوی ساخت نحوی پیچیده‌ای هستند. به عنوان مثال جمله‌ای سببی مانند: “John opened the window” با تعمیم نظریه لارسون^۳ (۱۹۸۸) به صورت ساخت نحوی (۱۰) تظاهر می‌یابد. در این ساخت عناصر بنیادین معنایی یا همان تکواژهای انتزاعی CAUSE, BECOME در نحو تظاهر می‌یابند.

(۱۰) John opened the window.



اگر چه ابزارهای بازنمایی معنای فعل در میان زبانشناسان متفاوت است، اما همگی هم عقیده‌اند که رویدادهای پیچیده از دو رویداد بیرونی و درونی شکل گرفته است. رویداد بیرونی سببیت و عاملیت را با خود به همراه دارد و رویداد درونی بیانگر تغییر وضعیت و غایت‌مداری است (دوتی ۱۹۷۹، لوین و راپاپورت^۴ ۱۹۹۵). در نمودار (۱۰) فعل “open” به دو هسته فعلی مجزا تجزیه می‌شود. گروه فعلی بالاتر با حضور عامل در

1. unergative
2. unaccusative
3. Larson
4. Levin & Rappaport

شاخص خود، رویداد بیرونی یا سببی را بیان می‌دارد. گروه فعلی پائین‌تر با کنش‌رو^۱ در جایگاه شاخص خود رویداد درونی یا تغییر حالت را نشان می‌دهد. با تجزیه معنایی فعل "open" به دو رویداد همراه با دو فرافکن فعلی مجزا، رویداد نتیجه تظاهر نحوی می‌یابد. به عقیده هیل و کایزر (۱۹۹۳) نقش معنایی موضوعات بر اساس جایگاه ساختاری که اشغال نموده‌اند، تعیین می‌گردد: موضوعی که در مشخص‌گر فعل بالاتر است تعبیر عامل دارد. به همین منوال موضوعی که در جایگاه مشخص‌گر فعل پائین تولید می‌شود تعبیر کنش‌رو یا کنش‌پذیر دارد.

بدین ترتیب این نظریه سعی دارد تا نقش‌های معنایی را حاصل قرار گرفتن عناصر واژگانی و یا عناصر نقشی در جایگاه‌های نحوی متفاوت بداند. سرانجام صورت روساختی نهایی جمله به واسطه چندین حرکت هسته شکل می‌گیرد که از طریق آن محتوای واجی صفتی مانند "open" در جایگاه فعل بالاتر مشخص می‌شود. نظریه ارتباط مستقیم ساخت رویدادی با نحو که هیل و کایزر ارائه داده‌اند، به واسطه تعدادی زبانشناس گسترش یافت (هارلی ۱۹۹۵، کراتزر ۱۹۹۶، پیلکانن^۲ ۲۰۰۸) و در نهایت منتج به آن شد که برخی پدیده‌های زبانی از جمله ابهام در دامنه قیده‌های توصیفی (فن استچو ۱۹۹۶^۳، راپاپورت و فن استچو ۱۹۹۹، تنی^۴ ۲۰۰۰، بک و جانسون^۵ ۲۰۰۴) و تناوب ساخت موضوعی (بورر ۱۹۹۴، پیلکانن ۲۰۰۸) تبیین گردیدند.

در نمودار (۱۰) هر هسته‌ای یک مفهوم بنیادین را بیان می‌دارد، به عنوان مثال مفهوم سببیت به وسیله "CAUSE" و مفهوم ناگذرا^۶ توسط "BECOME" بیان می‌شود. طبق این نظریه فعل‌ها عناصر تجزیه ناپذیر نحوی نیستند بلکه خود دارای ساخت نحوی‌اند. در همین راستا مارانتز (۱۹۹۷) چارچوبی غیر واژگان‌گرا معرفی می‌کند که در آن کلمات در دو گروه جای می‌گیرند: الف) ریشه‌های بدون مقوله ($\sqrt{\quad}$) که حاوی مفاهیم واژگانی هستند ب) هسته‌های تعیین‌کننده مقوله (n^0, v^0, a^0) که اطلاعات نحوی دربردارند. بنابر این کلمات با ارزش مقوله‌ای ثابتی در واژگان ذخیره

¹.theme

².Pylkkänen

³.Von Stechow

⁴.Tenny

⁵.Beck & Johnson

⁶.inchoative

نشده‌اند، بلکه مقوله‌های کلمات از جمله اسم، صفت و فعل پیامد اعمال فرایند نحوی ادغام (چامسکی ۱۹۹۵) بر عناصر نقشی و ریشه‌های انتزاعی می‌باشد: همانند $\text{rain}(n^0)$ ، $\text{rain}(V^0)$ در جملات (۱۱).

(۱۱) الف. Rain در جایگاه فعل

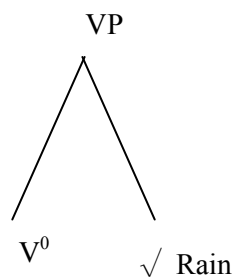
It rained yesterday.

ب. Rain در جایگاه اسم

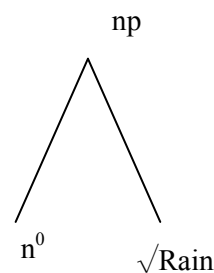
I would like to see some rain.

ساخت نحوی مرتبط با (۱۱) با توجه به چارچوب پیشنهادی مارانتز (۱۹۹۷) در (الف ۱۲) و (ب ۱۲) آورده شده است.

b. $\text{rain}(n^0)$



a. $\text{rain}(V^0)$ (۱۲)



ریشه انتزاعی ($\sqrt{\text{Rain}}$) به شکل دو برون‌داد ممکن اسمی و فعلی تظاهر می‌یابد. در این رویکرد نیاز به ذخیره اطلاعات حشو (ذخیره دو عنصر واژگانی با مقولات متفاوت و اطلاعات واجی و مفهومی) در واژگان نیست.

در رویکردهای اخیر علاوه بر اینکه نوع رویداد توسط انواع متفاوت هسته فعلی کوچک مشخص می‌شود، موضوعات نیز توسط هسته‌های گوناگون به ساخت نحوی اضافه می‌گردند. مفعول صریح که موضوع فعل محسوب می‌شود در دامنه گروه فعل واژگانی قرار می‌گیرد و تعبیر آن وابسته به محتوای واژگانی ریشه دارد. از آنجایی که تعداد بیشمار ریشه با معانی گوناگون وجود دارد، تعبیر مفعول قابل پیش‌بینی نیست. از سوی دیگر

موضوع بیرونی (فاعل) موضوع فعل محسوب نمی‌شود، بلکه توسط هسته جهت^۱ به ساخت معرفی می‌گردد. این موضوع در شاخص گروه جهت قرار می‌گیرد. متمم گروه جهت، یک گروه فعلی است. در واقع نقش هسته جهت مرتبط ساختن موضوع بیرونی به رویدادی است که گروه فعلی بیان می‌کند. اگر این رویداد از نوع فعالیت باشد، موضوع بیرونی تعبیر عاملی خواهد داشت و اگر آن رویداد سببی باشد، تعبیر آن سبب‌ساز می‌باشد. بنابراین تعبیر موضوع بیرونی توسط ساخت نحوی تعبیر می‌گردد. به عبارتی تنوع در این تعبیر وابسته به ویژگی‌های گروه فعلی رویدادی است. از آنجایی که انواع رویداد محدود است، تعبیر موضوع بیرونی قابل پیش‌بینی است. در کنار فاعل و مفعول، در برخی زبان‌ها موضوع سومی نیز وجود دارد که مفعول غیرصریح^۲ نامیده می‌شود. تعبیر این موضوع نیز همانند موضوع بیرونی به لحاظ ساختاری مشخص می‌گردد. این موضوع همراه با انواع متفاوت فعلی می‌آید از قبیل: محمول‌های فعالیت، روان‌شناختی، سببی، ناگذرا و وجودی^۳. اما برخلاف موضوع بیرونی تعبیر گوناگونی چون هدف^۴، مالک، مکان، مکان، تجربه‌گر و بهره‌ور^۵ می‌پذیرد. چون این موضوع، موضوع واقعی فعل محسوب نمی‌شود توسط هسته‌ای با عنوان هسته الحاقی^۶ به ساخت نحوی معرفی می‌گردد و در جایگاه شاخص آن قرار می‌گیرد. موضوع الحاقی با توجه به نوع متمم هسته الحاقی تعبیر می‌شود. پیلکانن (۲۰۰۴) دو نوع هسته الحاقی معرفی می‌کند. با توجه به اینکه هسته الحاقی درون یا برون از گروه فعلی قرارگیرد آن دو را هسته الحاقی درونی^۷ یا بیرونی می‌نامد. در نوع اول، هسته الحاقی موضوع الحاقی را به مفعول و در نوع دوم، به یک رویداد پیوند می‌دهد. در این چارچوب ساخت‌های دو مفعولی حاوی ساخت الحاقی درونی‌اند. بنابراین موضوع مفعول غیرصریح تنها توسط هسته الحاقی به ساخت رویدادی معرفی می‌گردد.

1. voice

1. dative

2. existential

3. goal

5. benefactive

6. applicative head

7. low applicative

۳- تحلیل ساخت‌های سببی ساختواژی

حقایق نحوی و معنایی مرتبط با قیود باعث پذیرش این دیدگاه گردیده که یک محمول واحد ساخت رویدادی پیچیده‌ای دارد که در نحو و معنا کدگذاری می‌گردد. به خصوص گستره‌ای از تحقیقات اخیر در باب قیدها نشان می‌دهد که قید «دوباره» می‌تواند ملاکی برای تشخیص سازه‌ای باشد که بیانگر حالت نتیجه است (هارلی ۱۹۹۶، فن استچو ۱۹۹۶، تنی ۲۰۰۰، بک و جانسون ۲۰۰۴). هنگامی که قید دوباره در سببی‌های ساختواژی ساده به کار می‌رود، ابهام ایجاد می‌شود که با پیروی از نظریات یاد شده می‌توان چنین استنتاج نمود که با تجزیه رویداد در ساخت نحوی مواجه هستیم. در جملات زیر که از ساخت‌های سببی ساختواژی غیرعاملی هستند، قید «دوباره» دوخوانش را در پی دارد. در خوانش دوم (۱۳ ب) این پیش فرض وجود دارد که رویداد «پوشاندن لباس به علی» پیش از این به وقوع پیوسته، اما لزوماً عامل آن رویداد، مادر نبوده است. به عبارتی ضرورتی ندارد که مادر باعث و مسبب آن رویداد باشد. به سخن دیگر خوانش دوم، تنها بر وضعیتی تاکید دارد که پیش از زمان پاره گفتار وجود داشته و این وضعیت صرف‌نظر از چگونگی ایجادش همان «بودن لباس بر تن علی» است. اما در خوانش نخست (۱۳ الف) این پیش‌فرض وجود دارد که مادر عامل وضعیت نتیجه بوده و همان رویداد توسط مادر تکرار شده است.

(۱۳) الف. مادر دوباره لباس را به علی پوشاند. (خوانش نخست)

ب. مادر لباس را به علی دوباره پوشاند. (خوانش دوم)

(۱۴) الف. مادر دوباره غذا را به علی خوراند. (خوانش نخست)

ب. مادر غذا را به علی دوباره خوراند. (خوانش دوم)

بنابراین قید «دوباره» می‌تواند حالت نتیجه - پوشیدن لباس بر تن علی - و رویداد علت - پوشاندن لباس به علی توسط مادر - را توأمان توصیف کند. جمله (۱۵) نیز که از نوع عاملی محسوب می‌شوند، قید «دوباره» همچنان دوخوانش در پی دارد. پیش‌فرض پذیرفته شده در خوانش نخست (۱۵ الف) این‌گونه است که پیش‌تر علی میمون را رقصانده است و مجدداً همان عمل توسط علی تکرار می‌گردد. اما خوانش دوم حاکی از آن است که رویداد رقصیدن میمون پیش از این وجود داشته اما ضرورتاً علی عامل و سبب آن رویداد نبوده است. این امکان وجود دارد که میمون با اراده و میل خود این عمل را انجام داده است.

(۱۵) الف. علی دوباره میمون را رقصاند. (خوانش نخست)

ب. علی میمون را دوباره رقصاند. (خوانش دوم)

(۱۶) الف. مربی دوباره بازیکنان را دواند. (خوانش نخست)

ب. مربی بازیکنان را دوباره دواند. (خوانش دوم)

شواهد فوق به این نکته منتج می‌گردد که در جملات (۱۵ و ۱۶) نیز دو رویداد علت و نتیجه قابل تفکیک است. ابهام آفرینی جایگاه قید «دوباره» حاکی از آن است که سببی‌های ساختوازی ساده اعم از عاملی و غیرعاملی قابل تفکیک به دو رویداد مجزا می‌باشند. به پیروی از نظریه فن استچو (۱۹۹۶) در خصوص توزیع نحوی قید «دوباره»، نتیجه می‌گیریم که ساخت رویدادی سببی‌های ساختوازی پیچیده است و ابهام آفرینی این قید حاصل امکان اتصال به دو جایگاه نحوی است. ابهام دامنه «دوباره» به سادگی قابل تبیین است اگر به عنوان نمونه فعل پوشاندن را به «پوشیدن + سبب» تجزیه کنیم که در نحو نیز انعکاس یابد. به عنوان مثال ابهام جمله (۱۵ و ۱۶) تبیین می‌شود اگر قائل به این شویم که در خوانش دوم دامنه شمول قید کوچک‌تر از دامنه سبب است و اگر دامنه آن فراتر از سبب باشد، خوانش اولیه ممکن می‌شود. این واقعیت را در (۱۷) مشاهده می‌کنید.

(۱۷) الف. [دوباره vp [رقصیدن] سبب] ← (خوانش نخست)

ب. [دوباره vp [رقصیدن] سبب] ← (خوانش دوم)

بر اساس واقعیت مرتبط با توزیع قید «دوباره» می‌توان نتیجه گرفت که سببی ساختوازی ساده قابل تجزیه به دو رویداد علت و نتیجه هستند. آزمون این قید نشان می‌دهد که شکل‌گیری تمام سببی‌های ساختوازی با تکواژ آشکار «-ان» در نحو صورت می‌پذیرد. با این وجود این پرسش مطرح می‌شود که تفاوت ساخت‌های سببی (تقابل مثال‌های ۷ و ۸) در خصوص قیود حالت از کجا ناشی می‌شود. زبان‌شناسان رویکردهای رایج معتقدند تمایز در ساخت‌های ساختوازی به حضور و یا عدم حضور هسته‌ی نقشی معرف موضوع بیرونی در فعل پایه مرتبط است. در سببی‌های غیرعاملی (ساخت‌هایی که در آن قید حالت ابهام ایجاد نمی‌کند) فعل پایه حاوی هسته‌ای نیست که موضوع بیرونی معرفی کند، به همین علت سبب‌پذیر به صورت عامل تعبیر نمی‌شود (پایه نامفعولی و نیمه متعدی). از سوی دیگر در سببی‌های عاملی (ساخت‌هایی که در آن قیود حالت ایجاد ابهام می‌کنند) فعل پایه شامل هسته‌ای فعلی است که شاخص آن

جایگاه عامل است. حضور همین هسته فعلی باعث می‌گردد که سبب‌پذیر به عنوان عامل تعبیر شود؛ لذا توجیه و تبیین این تفاوت‌ها وابسته به اندازه متممی است که هسته سبب برمی‌گزیند.

با پذیرش این نظر که ساخت رویدادی فعل در نحو انعکاس می‌یابد، این نظر را نیز می‌پذیریم که ریشه‌ها فاقد اطلاعات مربوط به ساخت رویدادی جمله‌اند (هارلی ۱۹۹۵). این نوع اطلاعات - چه فعلی که بیانگر تغییر حالت فی‌البداهه باشد و چه فعلی که به تغییر حالتی اطلاق گردد که علت بیرونی داشته باشد - تنها از راه هسته‌ای که ریشه با آن ادغام می‌شود، مشخص می‌گردد (هارلی ۱۹۹۵). بنابراین عنصر نقشی فعل سبک^۱ تعیین کننده هم نوع مقوله و هم نوع رویداد است. پذیرفتن فرضیه انواع متفاوت فعل سبک با مشخصه‌های نحوی و معنایی متفاوت زمینه‌ساز این نظر می‌گردد که انواع متفاوت رویداد با هسته‌های فعل سبک متفاوتی همراهند. مشخصه‌های ممکن فعل سبک می‌تواند حاوی CAUSE, BECOME, Do, BE باشد. این مشخصه‌ها انعکاسی از انواع رویداد و مولفه‌های بنیادین معنایی هستند که در دستور جهانی قرار دارد. حداقل چهار گونه از مقوله فعلی که تعیین کننده نوع رویداد است در فارسی نیاز است: CAUSE (هسته سبب)، BECOME (هسته تغییر وضعیت)، DO (هسته کنشی) و BE (هسته ایستا).

مقوله‌های CAUSE, DO, BECOME v به رویداد پویا اشاره دارد، در حالیکه BE v بر رویداد پایا دلالت می‌کند. در رویداد فعالیت^۲ و اتمامی^۳، همچون دویدن، رقصیدن، ساختن و غیره، به هسته DO v که در جایگاه شاخص آن موضوعی با تعبیر عامل قرار می‌گیرد، نیاز است. موقعیت‌های ایستا و پایا دربردارنده هسته فعلی BE v هستند که این هسته فعلی تنها با ریشه‌هایی که بیانگر وضعیت همگون همچون «باهوش بودن»، «تمیز بودن» و غیره باشد، همراهند. معنایی که هسته‌های CAUSE و BECOME v به یک فعل نسبت می‌دهند، تغییر وضعیت است. با توجه به این فرضیه که رویدادی بودن یک ساخت مستلزم همراهی آن با انواع متفاوت هسته فعلی است، تفاوت میان سببی‌های ساختواژی ساده ناشی از انواع متفاوت متمم‌هایی

^۱. little v

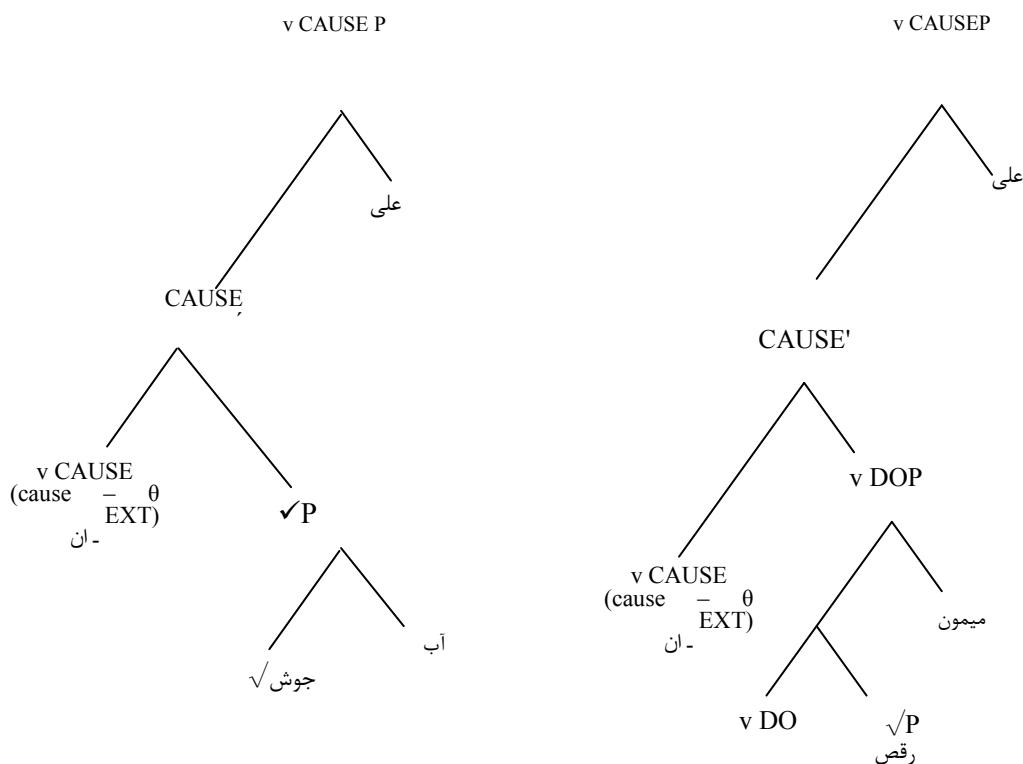
^۲. activities

^۳. accomplishments

است که هسته سبب برمی‌گزیند. به عنوان نمونه گروه کنشی موضوعی از نوع عامل در جایگاه شاخص خود فرافکن می‌سازد، در حالی که گروه ریشه موضوع عامل معرفی نمی‌کند. بر این اساس شکاف میان دو نوع سببی پیامد حضور یا عدم حضور هسته‌ای فعلی است که موضوع بیرونی معرفی می‌سازد. اگر در ساختی هسته‌ای که موضوع بیرونی معرفی می‌کند، حضور داشته باشد، آن سببی از نوع عاملی است. در همین راستا در سببی‌های عاملی هسته سبب با متممی از نوع کنشی ادغام می‌گردد در حالی که در سببی‌های غیر عاملی هسته سبب با گروه ریشه که دلالت بر حالت نتیجه دارد، ترکیب می‌گردد. ساخت نحوی دو نوع سببی در نمودار (۱۸) مشاهده می‌شود. نمودار (۱۸ الف) حاوی سببی عاملی است و نمودار (۱۸ ب) دلالت بر سببی غیر عاملی دارد.

ب. سببی غیر عاملی

(۱۸) الف. سببی عاملی



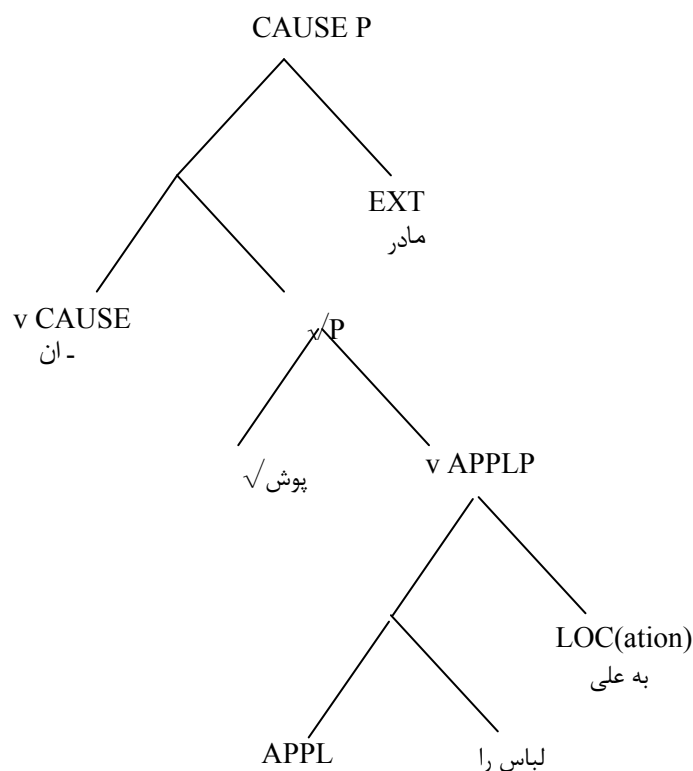
همان‌گونه که در نمودار (۱۸ الف) نشان داده شده است، ساخت‌های سببی عاملی حاوی هسته‌ای سببی هستند که صرف‌نظر از متعدی بودن فعل پایه، متممی برمی‌گزینند که در جایگاه شاخص آن موضوع بیرونی با تعبیر عامل وجود دارد (میمون در ۱۸ الف). به همین علت، موضوع بیرونی در جایگاه شاخص هسته سبب نمی‌تواند تعبیر عامل داشته باشد، چرا که درون سازه متمم چنین نقش معنایی وجود دارد. بنابراین، این موضوع (علی در ۱۸ الف) تعبیر سبب یا علت می‌پذیرد. از سوی دیگر در ساخت (۱۸ ب) سببی غیر عاملی، هسته سبب فرافکن \sqrt{P} را به عنوان متمم بر می‌گزینند. درون متمم جایگاهی برای معرفی موضوع بیرونی وجود ندارد، به همین خاطر با موضوعی با تعبیر عامل، درون متمم روبرو نخواهیم شد. از آنجائیکه در نمودار (ب) فعل پایه نامفعولی است، این ساخت کاملاً موجه به نظر می‌رسد. اما در ساخت‌های غیرعاملی علاوه بر پایه‌های نامفعولی، پایه‌های نیمه متعدی نیز شرکت دارند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که در صورت حضور فعل نیمه متعدی ساخت (۱۸ ب) همچنان کاربرد دارد یا خیر؟ و چگونه ترکیب فعل پایه حاصل می‌گردد؟ به عبارتی چگونه گروه اسمی «بچه» در جمله (۱۹) نقش معنایی بهره‌ور یا مکان پایانی کنش رو را می‌پذیرد؟

(۱۹) مادر لباس را به بچه پوشاند.

تعبیر سبب‌پذیر به عنوان مکان پایانی (بهره‌ور) در سببی غیرعاملی با فعل نیمه‌متعدی بدین علت است که این جملات ساخت پیچیده‌تری نسبت به نمودار (۱۸ ب) دارند. این نوع ساخت به هسته فعلی الحاقی که نوع دیگری از هسته‌های فعلی است (بیلکانن ۲۰۰۸) نیاز دارند. قائل شدن به این فرافکن به ساخت‌های سببی اختصاص ندارد، بلکه در بازنمود نحوی جملات متعدی نیز ضروری به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر قائل شدن به هسته انتزاعی الحاقی به ویژگی‌های معنایی/ نمودی خاص این دسته از ریشه‌های نیمه متعدی باز می‌گردد. اگر با دقت بیشتری به مشخصه‌های معنایی این دسته از افعال توجه شود، خواهیم دید که تمام این ریشه‌ها موضوعی درونی پذیرفته‌اند که به نوعی تغییر مکانی (عینی یا انتزاعی) را تجربه کرده‌اند. در واقع کلیه افعال نیمه‌متعدی مفعولی با تعبیر کنش‌رو دارند که دستخوش جابجایی فیزیکی یا انتزاعی از مکانی به مکان دیگر می‌شود. به عنوان مثال شرط صدق جملاتی چون «علی لباس را پوشید» حاوی موقعیتی است که «لباس» دستخوش تغییر مکانی از جایگاهی به «تن علی» شده است. در جملاتی چون «دانش آموز مطالب را فهمید» در این موقعیت نیز با تغییر

مکان انتزاعی مطالب به ذهن دانش آموز روبرو هستیم. ویژگی معنایی و نمودی مشترک این دسته از افعال این است که هسته فعلی الحاقی در معنای آنها نهفته است. بنابراین قائل شدن به هسته فعلی الحاقی در افعال سببی غیرعاملی با ریشه نیمه‌متعدی به دلیل ویژگی معنایی آنها انگیزه مفهومی می‌یابد. نمودار (۲۰) بیانگر ساخت نحوی سببی غیر عاملی با افعال نیمه‌متعدی است.

(۲۰)



همان‌گونه که نمودار فوق نشان می‌دهد، تشابه افعال نیمه‌متعدی و نامفعولی در عدم حضور یک هسته فعلی در ساخت نحوی است که معرف موضوع بیرونی باشد؛ لذا افعال لازم و نیمه‌متعدی که در سببی غیرعاملی شرکت دارند، یک طبقه همگن نحوی هستند که در هر دو، عنصری فعلی که در شاخص خود موضوع بیرونی فرافکنی کند، حضور

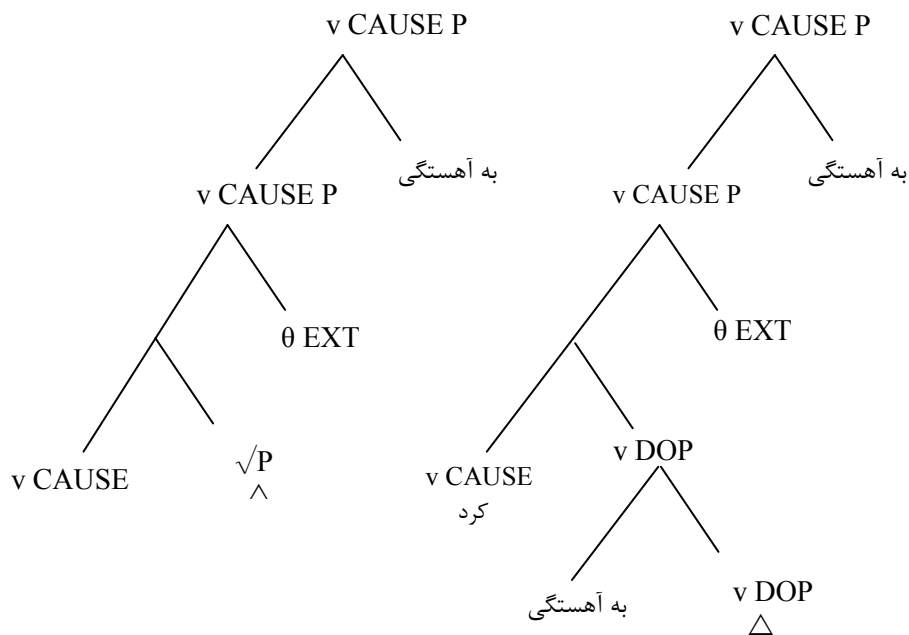
ندارد. به همین خاطر حضور این افعال در سببی غیرعاملی تصادفی نیست بلکه حاصل ویژگی‌های مشترک نحوی است.

تقابل بین سببی عاملی و سایر سببی‌ها با توجه به رفتار قید حالت نیز ناشی از تفاوت در اندازه متممی است که هسته سبب با آن ادغام می‌گردد. به پیروی از چامسکی (۱۹۹۵) معتقدیم که قیدها می‌توانند با توجه به معنای خود به انواع فرافکن‌های پیشینه در جملات متصل شوند. قیدهای حالت همچون «باعجله، آرام آرام» به گروه فعلی رخدادی از جمله *v CAUSE* و *v BECOME* متصل می‌گردد و چگونگی رخداد عمل یا رویداد را توصیف می‌کند. این قیدها چگونگی ایجاد حالت نتیجه را توصیف نمی‌کنند. قیدهای حالت تنها رویداد پویا را توصیف می‌کنند که با یک فرافکن فعلی از نوع رخدادی همراه است. در تحلیل حاضر این فرافکن‌ها می‌توانند توسط هسته *DO*، *BECOME* و *CAUSE* ایجاد شوند. این فرضیه که گروه اسمی رخدادی محل اتصال بالقوه قید حالت است با ساختی که برای نامفعولی‌ها پیشنهاد گردیده، همخوانی دارد. ساخت پیشنهادی برای هر کدام از سببی‌های عاملی و غیرعاملی به صورت (۲۳) الف و ب) است.

(۲۳) سببی عاملی و غیر عاملی

ب. سببی غیر عاملی

الف. سببی عاملی



در سببی عاملی دو گروه فعلی رخدادی وجود دارد: ν CAUSE P و ν DOP . قید حالت می‌تواند به هر کدام از این گروه‌های فعلی متصل شود. در سببی غیرعاملی تنها یک گروه فعلی رخدادی حضور دارد؛ لذا تنها یک جایگاه اتصال برای قید حالت وجود دارد. به همین خاطر ابهام در این ساخت‌ها مشاهده نمی‌شود. از سوی دیگر قیود زمان و مکان تنها به فرافکن گروه زمان (TP) متصل می‌شود. از آنجایی که در ساخت‌های سببی ساختوازی اعم از عاملی و غیرعاملی تنها یک فرافکن گروه زمان وجود دارد؛ این قیود در این‌گونه ساخت‌ها تنها یک خوانش در پی خواهد داشت. به همین خاطر تقابلی سببی ساختوازی و تحلیلی در خصوص قیود زمان و مکان به ساده انگاشتن ساخت نحوی ساده برای سببی‌های ساختوازی منجر نخواهد شد.

۴- نتیجه

در تحلیل حاضر با اتخاذ نظریه تجزیه نحوی محمول با توجه به ساخت رویدادی، نشان دادیم که تمامی ساخت‌های سببی ساختوازی علی‌رغم سادگی ظاهری، از ساخت نحوی پیچیده‌ای برخوردارند. همچنین تفاوت دو ساخت عاملی و غیرعاملی را حاصل اندازه‌های متفاوت متمم هسته سبب دانستیم. هسته سبب در سببی‌های عاملی ν DOP را که بیانگر یک رویداد عاملی است به عنوان متمم می‌پذیرد. از سوی دیگر در سببی‌های غیرعاملی (ریشه‌های نامفعولی و نیمه متعدی) متمم هسته سبب حاوی هسته معرف موضوع بیرونی نیست، بلکه \sqrt{P} را بعنوان متمم انتخاب می‌کند.

منابع

- دبیرمقدم، محمد ۱۳۶۷. ساخت‌های سببی در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی*، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان، ۱۳-۷۵.
- Beck, S, and K. Johnson. 2004. Double objects again. *Linguistic Inquiry* 35: 97-123.
- Borer, H. 1994. The projection of arguments. In E. Benedict and J. Runner (eds.). *Occasional papers in linguistics* (17: 19-48). Amherst, Mass: GLSA, U of Massachusetts.
- Chomsky, N. 1995. *The minimalist program*. Cambridge, Mass: The MIT Press.
- Dabirmoghaddam, M. 1982. *Syntax and semantics of causative construction in Persian*. Doctoral dissertation, University of Illinois: Urbana-Champaign.
- Dowty, D. 1979. *Word meaning and Montague grammar*. Dordrecht: Reidel.
- Hale, K, and J. Keyser. 1993. On argument structure and the lexical expression of syntactic relations. In K. Hale and Jay Keyser (eds.). *The view from building 20: A festschrift for Sylvain Bromberger* (53-108). Cambridge, Mass: MIT Press.
- Hale, K, and J. Keyser. 1998. The basic elements of argument structure. In H. Harley (ed.). *Papers from the UPenn/MIT roundtable on argument structure and aspect* (45.73-118). MIT Working Papers in Linguistics 32. Cambridge, Mass: MIT
- Harley, H. 1995. Subjects, events, and licensing. Doctoral dissertation, University of MIT: Cambridge.
- Harley, H. 1996. Licensing in the non-lexicalist lexicon: nominalizations, vocabulary items and the encyclopedia. In H. Harley (ed.). *Papers from the UPenn/MIT roundtable on argument structure and aspect* (119-137). MIT Working Papers in Linguistics 32. Cambridge, Mass: MIT
- Kratzer, A. 1996. Severing the external argument from its verb. In J. Rooryck, and L. Zaring (eds.). *Phrase structure and lexicon* (43.109-137). Dordrecht: Kluwer.
- Larson, R. 1988. On the double object construction. *Linguistic Inquiry* 19: 335-392.
- Levin, B, and M. Rappaport Hovav. 1995. *Unaccusativity: At the syntax-lexical semantics interface*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Marantz, A. 1997. No escape from syntax: Don't try morphological analysis in the privacy of your own lexicon. Proceedings of the 21st Penn Linguistics Colloquium.
- Marantz, A. 1999. *On the nature of grammatical relations*. Cambridge, MA: MIT Press. Moyne, J, and G. Carden. 1974. Subject

- reduplication in Persian. *Linguistic Inquiry* 5: 205-249. Pyllkkänen, L. 2008. *Introducing arguments*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Ramchand, G. 2003. First phase syntax. Unpublished Ms. Oxford University.
- Rappaport, T, and A. Von Stechow. 1999. Lexical subordination. Proceedings of the Chicago Linguistics Society.
- Tenny, C. 2000. Core events and adverbial modification. In C. Tenny, and J. Pustejovsky (eds.) *Events as grammatical objects* (99.145-185). Stanford: CSLI.
- Travis, L. 1994. Event phrase and a theory of functional categories. paper presented at the Canadian Linguistics Association meeting. University of Calgary.
- Von Stechow, A. 1996. The different readings of *wieder* “again”: A structural account. *Journal of Semantics* 13: 87-138.

